

بررسی قول به زیادت امکان بر ماهیت (۴)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

برگشت دلیل چهارم زیادت امکان بر وجود به خود امکان

دلیل چهارمی که برای تحقق خارجی امکان ذکر می‌کنند مربوط به خود امکان است. به سه‌تای دیگر آنها یا دوتای دیگر آنها یا به سایر معقولات ثانیه فلسفیه بر نمی‌گردد بلکه اختصاص به خود امکان دارد. و آن دلیل همان‌طور که عرض شد این بود که شکی نیست که حوادث خارجی، چه آن حادث، حادث زمانی باشد و چه آن حادث، حادث ذاتی باشد، یعنی سبق زمان داشته باشد یا سبق زمان نداشته باشد مانند مجردات، در اینجا مسبوق به امکان است و امکان باید قبل از او وجود داشته باشد. چون اگر مسبوق به امکان نباشد بنابراین لازمه‌اش این است که در خارج، این امر یا ضرورة الوجود باشد یا ضرورة العدم. در هر کدام از این دو معنی ندارد که جعل فاعل به تحقق خارجی آن ذات تعلق بگیرد، به جهت اینکه اگر ضرورة الوجود باشد خب

تحصیل حاصل که نمی‌شود و اگر ضرورتاً عدم باشد باز در آنجا فاعل تام نمی‌تواند در ضرورتاً عدم مؤثر واقع بشود.

تلمیذ: کسی که نفی امکان می‌کند، نفی وجوب و نفی امتناع هم می‌کند. کسی که نفی امکان می‌کند می‌گوید: در خارج امکان نیست، وجوب هم نیست، امتناع هم نیست.

استاد: نه، اینها می‌گویند: هست. ما فعلاً دلیل آن

کسانی را نقل می‌کنیم که می‌گویند: هست. آنها

می‌گویند: اگر نباشد، امکان

تلمیذ: می‌گوید: دیگر این اشکال هم به‌وجود نمی‌آید، چون ضرورت و امتناع هم در خارج نیست.

استاد: چرا در خارج نیست؟! او می‌گوید: هست

دیگر. او می‌گوید: جهت آن این است که بالاخره ما

این مسئله را پذیرفته‌ایم و این مسلم است که ذوات

ممکنه در حدوثشان مسبوق به امکان هستند؛ هر

ذات ممکن، حالا چه حادث زمانی باشند یا حادث

ذاتی باشند، این مسلم است. حالا که مسلم شد، بنا

بر این فرض، ما داریم این مسئله را اقامه می‌کنیم.

یعنی مسلم این است که حوادث ذاتی، **کلُّ حادثٍ**

هو ممکنُ الوجود، لا ضروریُّ الوجود. وقتی که

ممکن الوجود شد پس مسبوق به امکان است. پس

باید امکان در خارج باشد تا اینکه این حادث بعد از

آن امکان تحقق پیدا بکند.

تلمیذ: پس این اشکال ایشان در اینجا نمی‌آید چون این استدلال فقط برای امکان است. اگر وجوب باشد که مسلم است شیء در خارج تحقق خارجی دارد.

استاد: آنوقت صحبت در این است که این حوادث ممکن چطور تبدل ماهیت به وجوب و امتناع پیدا می کنند؟! فرض ما این است که حوادث ممکن هستند پس باید این امکان قبلاً وجود داشته باشد. برخلاف امکان، یا ضروری الوجود است یا ضروری العدم است دیگر. پس اگر امکان نباشد این دوتا باید باشند، آنوقت قضیه خلف می شود و فرض ما این است که حوادث ممکن هستند، واجب که نیستند. این دلیلی که ذکر کرده اند.

اشکال مرحوم آخوند به دلیل چهارم

مرحوم آخوند در اینجا می خواهند بفرمایند که ظاهراً اینها یک خلطی کرده اند بین آن امکان استعدادی یعنی کیفیت استعدادی ای که در ذات ممکن در حوادث مسبوق به زمان وجود دارد نه در حوادث ذاتی، [و بین امکان دیگر.] البته در مباحث منظومه این قضیه ذکر شد.^۱ اقسام امکان ذکر شد؛ امکان ذاتی، امکان استعدادی، امکان خارجی، امکان وقوعی، اینها مراتب امکانی بود که ذکر شد و مرحوم

^۱. یافت نشد

آخوند هم عن قریب راجع به این مراتب امکان
مسائلی دارند.

فعلاً بالاجمال در مقام جواب می‌فرمایند که ما
یک امکانی داریم به نام امکان ذاتی. این امکان ذاتی
به نفس ذات و به خود ماهیت بر می‌گردد. در واقع
نفس ذات و ماهیت متصف به این امکان است در
خارج. و حال ذات نسبت به این وصف و نسبت به
این امکان، با قبل از وجودش تفاوتی نمی‌کند. یعنی
من باب مثال ولو اینکه زید الآن در خارج هست باز
این ذات زید ممکن الوجود است. یعنی ذات زید
به واسطه وجود خارجی، ضروری الثبوت نیست؛
یعنی باز به این ذات زید اگر ما توجه کنیم، به خود
ذات توجه کنیم نه به آن وجود خارجی‌اش، باز
می‌گوییم: این ممکن الوجود است، یعنی وجود
برایش ضرورت ندارد. چطور اینکه ممکن است
فرض کنید که الآن معدوم بشود و دوباره قضیه به
اولش برگردد. و ذات در هر دو طرف یکی است
فرق نکرده است. وجود است که الآن از بین رفته
است و از جلوی چشم ما محو شده است. اما خود
ذات و ماهیت ذات که ماهیت زید است یکی است.

یعنی همان‌طور که ماهیت زید در هنگام عدم برای ما محرز بود، بعد همان ماهیت در هنگام وجود و حالا که این زید دوباره معدوم شده است، باز همان ماهیت برای ما محرز است؛ یعنی در ذهن ما آن ماهیت را می‌آوریم و تصور می‌کنیم. آن وقت بنابراین این امکان به خود ذات برمی‌گردد، یعنی به ماهیت برمی‌گردد. وقتی که به ماهیت برگشت، این ماهیت در همهٔ احوال، این امکان را یدک می‌کشد، این امکان با او مصاحب است. این امکان، امکانی است که مسبوق به سابقِ بر ماهیت است. یعنی ماهیت قبل از تحقق لباس وجود، متصف به این امکان خواهد بود.

من باب مثال از شما سؤال می‌کنم: فرض کنید که خداوند به شما یک سال دیگر اولاد خواهد داد، می‌گویید: ممکن است. درحالی‌که هنوز اولادی درکار نیست پس چرا می‌گویید: ممکن است؟! به‌خاطر اینکه ماهیت آن اولاد را تصور کردید و حکم به امکان کردید گفتید: ممکن است. یا اینکه می‌گویید: آن اولاد ممکن نیست. چرا ممکن نیست؟

فرض کنید که اصلاً زمینه برای آن بچه وجود ندارد، وقتی که وجود نداشته باشد بنابراین امکان هم در اینجا از بین می‌رود، یعنی این بچه‌دار شدن به لحاظ وجود خارجی می‌شود ممتنع، چون اصلاً شرط معدّه وجود ندارد، شرایط مهیا وجود ندارد. این مسئله مربوط به امکان ذاتی است که صحبتش مفصل تا اینجا گذشته است.

یک امکان داریم و آن امکان عبارت از تهیو و استعداد است. یعنی یک حالت استعدادی در ماده است که به واسطه آن حالت استعداد، امکان فعلیتِ حالت دیگر را دارد. یعنی این حالتی که الآن در این ماده هست به آن می‌گویند: کیفیت استعدادی. به آن مرتبه‌ای که می‌خواهد برسد می‌گویند: امکان استعدادی. می‌گویند: نطفه، امکان علقه شدن را دارد، یعنی ممکن است به آن مقصد که علقه شدن است برسد. علقه امکان مضغه شدن را دارد، مضغه امکان شکل دیگر و نوع دیگر را دارد. یک تخم سیب، امکان تبدیل به درخت سیب را دارد. شکوفه، امکان تبدیل به آن میوه را دارد. معنایش چیست؟ معنای آن این است که در این شکوفه یک حالت

استعدادی هست، در این تخم سیب یک حالت استعدادی هست که آن حالت استعدادی، این ماده را مهیا می‌سازد برای اینکه از این مرتبه پا را بردارد و به مرتبهٔ دیگر بگذارد. به عنوان مثال اگر [این لیوان را] قرار بدهم، آن حالت استعدادی در این لیوان وجود ندارد. شما این لیوان را در زمین بکارید ببینید که بعد از یک هفته سبز می‌شود یا سبز نمی‌شود. می‌گوییم: این کیفیت استعدادی ندارد، این امکان استعدادی برایش نیست. این ماده نمی‌تواند سبز بشود و بیرون بیاید. بله، این ماده، امکان استعدادی برای چیزهای دیگری را دارد و برای یک مسائل دیگر را دارد، اما سبز شدن و درآمدن، این حالت استعدادی برای تخم سیب هست، اگر تخم سیب را در زمین بکارید امکان استعدادی برای تبدیل به سیب را دارد، اگر تخم گلابی را کاشتید امکان استعدادی برای درخت گلابی را دارد. این را می‌گویند: کیفیت استعدادیه.

این کیفیت استعدادیه باید در ماده وجود داشته باشد. چون ماده به واسطهٔ وجود خارجی، متدرج الحصول است، کم‌کم پیدا می‌شود، دفعهٔ ما پیدا

نمی‌شود. بنابراین هر مرتبهٔ مادونی باید تهیو
استعدادات مرتبهٔ مافوق خودش را داشته باشد.
بدون گذشتن از این، طفره لازم می‌آید. طفره یعنی
شما از یک مرتبه پا را بردارید و به مرتبهٔ بالا
بگذارید. از «یک» بدون اینکه «دو» را بگذارید بشود
«سه»، این طفره است. از یک مرتبه بدون اینکه مرتبهٔ
دوم را رد بکند، یک‌دفعه به مرتبهٔ سوم برود این
امکان استعدادیه در این ماده موجب تهیو برای
رسیدن به حالت بعدی است و حالت بعدی یک
امکان استعدادی دیگری هست که او را موجب
می‌شود برای اینکه به مرتبهٔ بعدی برسد. این امکان
اسباقی مسبوق به ماده است، مسبوق به آن ماهیت
موجود در خارج است. چون تا این امکان استعدادی
در او نباشد، این آمادگی برای رسیدن به مرتبهٔ بعد را
ندارد. این امکان وجود خارجی دارد، یعنی این
وصف یک وصف خارجی است. چطور اینکه این
ماهیت در خارج، هزارتا وصف دارد، این ماده در
خارج هزارتا وصف دارد، یکی از آنها هم امکان
است. این امکان، وجود خارجی دارد و این وجود
خارجی‌اش، حالا چه ما بینیم یا نبینیم، بالاخره باید

باشد. یک چیزی که در این هست، آن چیز در دیگری نیست. در بعضی از اوقات هم قابل رؤیت است و در بعضی موارد قابل رؤیت نیست. ولی علی‌ای حال این وجود خارجی امکان، سابق است بر مرتبه فعلی که این ماده می‌خواهد به مرتبه فعلی بعد برسد.

تلمیذ: پس باید اسم آن را معقول اولی بگذارند. اگر مابازای خارجی دارد اسمش را معقول اولی می‌گذارند.

استاد: بله، خب همین کار را هم می‌کنند. آن امکان ذاتی است که جزء معقولات ثانیه است. والا آن عبارت از کیفیت استعدادی است که البته بین کیفیت استعدادی و امکان استعدادی یک تفاوتی هست که بعضی‌ها قائل هستند و بعضی‌ها هم قائل نیستند. علی‌ای حال این یک کیفیت استعدادی است، یک حالتی است که مثل سایر چیزهایی که ما لون و طمع و رایحه و ... می‌بینیم، این هم هست. این هم حالا داخل آن هست. این دانه سیبی که الآن آمادگی دارد به اینکه تبدیل به یک گیاه بشود، چه اثری در او واقع می‌شود که بفرض اگر این دانه سیب را شما یک روز در سرکه بیندازد آن استعدادش از بین می‌رود و کشته می‌شود. این چه اثری است؟ آن

چیزی که در آن بوده و به واسطه انداختن در سرکه
حالا استعداد برای سبز شدن ندارد، ما اسم آن را
می‌گذاریم کیفیت استعدادیه. و حالت او در این دو
مرتبۀ تفاوت پیدا می‌کند. مانند اینکه جسم آن
تفاوت پیدا می‌کند، لون آن تفاوت پیدا می‌کند. این
مسئله هم به همین کیفیت است و این مطلب، وجود
خارجی دارد.

ولی ایشان می‌فرمایند که این مطلب با آن امکان
ذاتی که ما در آن بحث می‌کنیم و ایشان از معقولات
ثانیه می‌داند، این چه ربطی به آن دارد؟ آن امکان
ذاتی، متعلقش ذات است و ماهیت است، این امکان
ذاتی متعلقش همان ماده خارجی است. و اگر قرار
بر این باشد که این امکان ذاتی شما همان امکان
استعدادی ما باشد بنابراین نتیجه‌اش این است که از
باب اینکه حوادث خارجی که می‌خواهند انجام
بگیرند، این حوادث لا انتهی هستند، این حوادث حدّ
یقفی ندارند. شما تصور کنید یک دانه سیب و تخم
سیبی را که در زمین می‌کارید، این تا تبدیل به یک
سیب بشود که در درخت هست میلیاردها [صورت]
و بلکه اصلاً قابل تصور نیست که چند صورت

به خود می‌گیرد! در هر آنی از آنات حال عوض می‌کند، وضع عوض می‌کند. شما هر روز بیایید می‌بینید یک چیزی شد. الآن یک ذره درآمد، فردا می‌آید یک ذره بیشتر از آن درآمد، بعد می‌آید و این مدام زیاد درمی‌آید، تا اینکه سبز می‌شود، بعد شاخه می‌شود و بالا می‌آید و درخت می‌شود، چوب می‌شود، حسابی می‌شود، برگ می‌دهد، شکوفه می‌دهد. اگر از این اول تا آخر بخواهید نگاه کنید می‌بینید میلیاردها صورت همین‌طور مدام به خود گرفته و گرفته، تا تبدیل به یک سیب شده است. این تخم سیبی است که شما می‌کارید.

اگر قرار باشد که برای هر مرتبه‌ای یک امکان ذاتی باشد، معنایش این است که همراه با تخم سیبی که می‌کارید میلیاردها امکان درکنار آن ردیف شده باشد. چون فرض این است که هر مرتبه، یک امکان ذاتی خاص به خودش را دارد دیگر. این تخم سیب که الآن می‌خواهد جوانه بزند، این یک صورتی دارد که با صورت قبلی فرق دارد، یک امکان ذاتی دارد. پس این امکان ذاتی هم باید درست شده باشد که

شما نمی بینید. بعد آن وقت این هم می خواهد دوباره تبدیل بشود. فرض این است که امکان ذاتی اش باید قبلاً در اینجا آماده به خدمت وجود داشته باشد، پس به محض اینکه شما این دانه سیب را در دستتان می گیرید، این از سنگینی مثل کوه ابوقیس یا کوه دماوند بیفتد! به خاطر اینکه آنها هم بالاخره سنگین هستند دیگر. این امکانات هر کدامشان یک سیر وزن داشته باشد، با یک دانه سیب، یک کوهی هم از این طرف، امکان هایی که حالا بعد می خواهد برگردد و تبدیل به [وجود شود].

تلمیذ: در مورد امکان استعدادی هم می آید.

استاد: امکان استعدادی فقط متوقف به همان

حالت قبلی خودش است.

تلمیذ: امکان ذاتی هم همین است.

استاد: نه، اینها می گویند: امکان ذاتی قبل از

ماهیت است. وقتی که قبل از ماهیت بود دیگر حد یقف ندارد.

تلمیذ: قبل از ماهیت اینکه آن ماده ای که قابلیت صورت را دارد و صورت جدید را می خواهد انتخاب کند، آن امکان ذاتی هم با آن قابلیت هست.

استاد: آخر اینها می گویند که مسبوق به زمانی

است. وقتی که شما امکان ذاتی را مسبوق به زمان

بدانید، دیگر برای زمان که نمی خواهید حد تعریف

کنید، این از کجا است؟! شما چه دلیلی دارید برای

اینکه باید حتماً آنجا باشد؟! ما می‌گوییم: زید، ماهیت است. شما می‌گویید: مسبوق به زمان است. بسیار خوب، الآن زید اصلاً یک سال دیگر می‌خواهد تازه نطفه‌اش منعقد بشود، اینها می‌گویند: امکان آن الآن باید وجود داشته باشد. چه کسی گفته است که حالا آنها می‌گویند: آن موقع است، آن موقع چه دلیلی داریم؟! نه خیر، ما می‌گوییم: الآن این موقع است.

تلمیذ: ما می‌گوییم: چون ماده تدریج الحصول است ...

استاد: اینها اصلاً به این کار ندارند. اصلاً بحث اینها راجع به این نیست. اینها می‌گویند: امکان ذاتی قبل از آن است، اصلاً به ماده کار ندارند.

تلمیذ: ما می‌گوییم: بحث ما روی حوادث زمانی است نه حوادث ذاتیه.

استاد: خب الآن هم مسبوقیت صدق می‌کند. زید یک سال دیگر که می‌خواهد به دنیا بیاید، الآن باید امکان آن وجود داشته باشد.

تلمیذ: الآن نیست دیگر.

استاد: چرا نیست؟!!

تلمیذ: چون خود ماده تدریج الحصول است، باید امکان ذاتی آن هم قبل از اینکه تحقق یابد باشد.

استاد: نه خیر، چه کسی گفته است؟!!

تلمیذ: اصلاً امکان ندارد.

استاد: چرا امکان ندارد؟!!

تلمیذ: برای اینکه ما الآن اگر معجزه هم بکنیم

نمی‌توانیم این را ایجاد کنیم!

استاد: این جعل جاعل وقتی که می‌خواهد به

ماهیت تعلق بگیرد، جعل جاعل به ماهیت در همان

دم اول که تعلق نمی‌گیرد! الآن هم صدق می‌کند بر

اینکه اینها سابق است. الآن هم صدق می‌کند. الآن

جعل جاعل تعلق می‌گیرد به یک ماده‌ای که سال

دیگر هست. آیا شما الآن نمی‌گویید: این که سال

دیگر به دنیا می‌آید ممکن است؟! خب نباید اصلاً

بگویید ممکن است! اصلاً شما نباید بتوانید بگویید:

ممکن است! این را می‌خواهم بگویم. اینکه الآن شما

می‌توانید بگویید: ممکن است، یعنی چه؟ یعنی این

حالت شما باید سابق باشد بر آن ماده‌ای که

می‌خواهد وجود پیدا کند. پس کجا است؟! این غیر

از امکان استعدادی است که اصلاً ما در

تلمیذ: بی‌نهایت امکان نمی‌توانیم بیاوریم، چون

هنوز موجود نیست!

استاد: به جهت اینکه ما می‌گوییم: این ترجیح

احد الامکان بر امکان دیگر که این امکان وجود

داشته باشد و امکان دیگر وجود نداشته باشد، این

ترجیح از کجا بیاید؟! همهٔ اینها جزو حوادث زمانی هستند، و ترجیح بر اینکه حتماً باید این اول باشد، بعد آن اول باشد، بعد آن اول در وقت خودش باشد ترجیحی وجود ندارد. این آقا صرفاً می‌گوید: بر این حدوث زمانی، امکان ذاتی او سابق است. امکان ذاتی او آیا همان آن اول هست؟! آیا یک سال قبل هست؟! اصلاً صد سال پیش است! اینها همه‌اش صدق سبق زمانی می‌کند. و همین‌طور حالاتی که بر آن مترتب است. اصلاً ما غیر از مرحوم آخوند می‌گوییم. ما می‌گوییم: به‌صرف احتمال یک امری که می‌خواهد به دنیا بیاید و هنوز نیامده است - حالا ایشان قضیه را برده‌اند روی اینکه در خارج هست. ما اصلاً می‌گوییم: در خارج [نیست]. - همین‌که احتمال سبق زمانی داشته باشد این کفایت می‌کند بر اینکه بی‌نهایت ما امکان داشته باشیم، ولو اینکه اصلاً در خارج هم وجود پیدا نکرده است. به جهت اینکه ما برای وجود خارجی امکان، هیچ محدودیتی قائل نیستیم. برای وجود خارجی آن ذات، محدودیت قائل هستیم. باید علت آن بیاید تا اینکه خودش

بیاید. آنچه ما در امکان می خواهیم، همان سبق زمانی است؛ سبق زمانی بر ماده. بسیار خوب، سبق زمانی ولو یک میلیون سال قبل باشد! چیزی که هنوز به دنیا نیامده است، یک میلیون سال قبل باید امکانش باشد چون سبق زمانی است. و اینها دلیلی ندارند که بگویند: حتماً باید موقع ورود او باشد. نه، این چه مرجحی است بر اینکه این مرتبه امکان را از این مرتبه به یک مرتبه دیگر قرار می دهد؟! هیچ مرجحی وجود ندارد. آن مرجح اگر مرجح وجود است خب این نیازی به آن ذات ندارد. مرجح امکان می آید و خود امکان را در خارج وجود می دهد، مرجح وجود ذات هم یک میلیون سال بعد می آید و آن ماهیت را در خارج موجود می کند. از این نقطه نظر اشکال وارد است.

آن وقت اینجا چه می شود؟! لازمه اش این است که مراتب لایتناهی امکان در اینجا بنا بر قول مرحوم آخوند داشته باشیم. پس اینها واضح البطلان است دیگر. لذا روی این حساب، امکان ذاتی وجود دارد و امکان استعدادی که ایشان می گویند، امکان استعدادی فقط عبارت است از تهیئ و آمادگی ماده

برای رسیدن به یک مرتبه بعد. وقتی که به مرتبه بعد رسید، تازه تهیو و استعداد برای مرتبه بعد پیدا می کند. پس در هر حال ما یک امکان استعدادی بیشتر نداریم.

تلمیذ: من باب مثال یک بذری که می تواند گندم بشود، این استعداد را دارد و اگر قائل به این باشیم که امکان استعدادی در خارج هم موجود است، باز باید بی نهایت امکان استعدادی در اینجا وجود داشته باشد، چون وقتی این قلت می کنیم که این بذر می تواند گیاه بشود، در حالی که می بینیم تا گیاه بشود به فرمایش حضرت عالی میلیاردها صورت به خود می گیرد. چون ماده قابلیت دارد، برای هر صورتی یک امکان استعدادی هست.

استاد: خوب در هر حال یک امکان استعدادی

داریم دیگر، صد تا که نداریم. حالا وقتی که صورت

بعدی پیدا کرد دوباره یک امکان استعدادی برای صورت دیگری پیدا می کند.

تلمیذ: یعنی یک امکان دیگری باشد؟!

استاد: چه اشکالی دارد؟!

تلمیذ: پس ما باید بگوییم: بی نهایت امکان استعدادی دارد.

استاد: خوب باشد، بی نهایت باشد. ولی نه

بی نهایت در الآن بلکه بی نهایت در طول حرکت

جوهری. این اشکال ندارد. چطور اینکه خود ماده

در طول حرکت جوهری دارد، بی نهایت صورت پیدا

می کند، بی نهایت هم امکان استعدادی پیدا می کند،

مشکلی پیش نمی آید.

تلمیذ: جزء لا يتجزئ، هر جزئی میلیاردها جزء دارد. این فعلاً دارد چه اشکالی دارد؟! آن هم اشکال ندارد.

استاد: بله، آن جزئی که دارد جزء تصویری است

نه جزء خارجی. یعنی ذهن می تواند آن را تقسیم

کند، اما در خارج آیا این قابل تقسیم هست یا نه، آن یک مطلب دیگری است. یا اینکه ممکن است به یک مرتبه‌ای برسد که دیگر قابل تقسیم نباشد. یعنی ذهن در مرتبه تقسیم، این جزء را می‌تواند تقسیم به بی‌نهایت کند، حالا آیا این در خارج انجام می‌شود؟ آیا ما اسباب و آلات و ادواتی داریم که بیاید این را به ما لا یتناهی تقسیم بکند یا نه، آن یک مطلب دیگری است. یا اینکه ممکن است به یک حدی برسیم که دیگر تقسیم‌بردار نیست، یعنی تبدیل ماده به انرژی و این مسائل در آنجا پیش می‌آید.

و أما ما وُجِدَ في المطارحات لصاحب الإشراق في إبطال كون الإمكان و الوجوب و الامتناع و الوجود ذا صورة في الأعيان من أن حالها كحال المعقولات الثانية كالكلية و الجزئية و الذاتية و العرضية و الجنسية و الفصلية و غيرها من موضوعات علم الميزان حيث إن الأشياء تنصّف بها في الأعيان و لا صورة لها في الأعيان و لا منافاة بين أن يكون زيد جزئياً و الإنسان كلياً في الأعيان و بين كون الكلية و الجزئية من الأمور الممتنعة التحقق في الأعيان فكذلك الحال في اتصاف شيء بالإمكان و الامتناع و نظائرهما فمَنْظورٌ فيه لأنّ قياس الإمكان و الامتناع و نظائرهما إلى الكلية و الجزئية و نظائرهما قياس بلا جامع فإنّ مصداق اتصاف الأشياء بموضوعات علم الميزان ليس إلا نحو وجودها الذهني بخلاف الاتصاف بأمثال هذه الأوصاف التي تُذكّر في العلم الكلي فإنّه قد يكون بحسب حال الماهية في العين و إن كان ظرف تحقّق القبيلين في أنفسها إنما هو في الذهن فقط.

«و اما آنچه مرحوم اشراق در مطارحات خودشان فرمودند که باطل کردند وجود خارجی و... را؛ چطور اینکه قبلاً هم نسبت به این قضیه صحبت شد در اینکه امکان و وجوب و امتناع و وجود دارای صورتی در اعیان می‌باشند. ایشان فرمودند: حال این امکان و وجوب و امتناع، مثل حال معقولات ثانیه منطقیه است مثل کلیت و جزئیت و ذاتیت و عرضیت و جنسیت و فصلیت امثال ذلک از موضوعات علم منطق. (از این نقطه نظر بین اینها و بین معقولات ثانیه منطقی فرقی نیست.) چون این اشیاء متصف می‌شوند به اینها در اعیان، درحالتی که اینها صورت خارجی در اعیان ندارند. و منافاتی نیست [بین] اینکه زید جزئی باشد و انسان کلی باشد در اعیان، (البته خب این مطلبشان محلّ خدشه است؛ ما انسان کلی در اعیان نداریم، زید جزئی نداریم. در اینجا زید جزئی ظرف تحققش در ذهن است، نه اینکه ظرف تحققش در خارج است. آن زیدی که در خارج است متصف به جزئیت نیست، آن زیدی که در ذهن است متصف به جزئیت است. و آن انسانی که در خارج است متصف به کلیت نیست بلکه انسان ذهنی متصف به کلیت است. ظرف تحقق و اتصاف آن هر دو ذهن است.) و [بین] اینکه کلیت و جزئیت از اموری باشد که ممتنع التحقق در اعیان باشد. همین‌طور حال است در اتصاف شيء به امکان و امتناع و نظائرشان. (در اینها ممکن است ظرف اتصاف، خارج باشد ولی ظرف تحقق ذهن است. ایشان این‌طور می‌فرمایند.) در این حرف تأمل هست، به‌خاطر اینکه شما که امکان و امتناع و ضرورت و ثبوت و امثال ذلک را قیاس می‌کنید به کلیت و جزئیت و نظائرش، جنسیت و نوعیت و فصلیت، این قیاس وجه اشتراکی ندارد. مصداق اتصاف اشیاء، یعنی ظرف اتصاف اشیاء به موضوعات علم میزان به این عناوینی که الآن در اینجا ذکر کردیم، این فقط در ذهن است. یعنی فقط در ظرف ذهن است که هم اتصاف و هم تحقق در آنجا قرار دارد. به‌خلاف اتصاف به امثال امکان و وجوب و امتناع و شبثیت و وحدت و وجود و... که اینها در این علم کلی که علم فلسفی است، اتصافشان در ظرف خارج است؛ گرچه ظرف تحققشان ذهن است. گاهی اوقات به‌حسب حال ماهیت، مانند زید و ماده، اینها در عین تحقق پیدا می‌کنند؛ اگرچه ظرف تحقق هر دو ذهن است ولی آن ماهیت متصف به عین می‌شود، متصف به خارج می‌شود. یعنی عین است که متصف به این می‌شود.»

[جواب] دلیل سومی که ایشان فرمودند،

به خاطر این است که مطلبی که در همین جا در

جواب ادله اول و دوم فرمودند دیگر مطلب سوم

مشخص است و دیگر نیازی به تکرار برای جواب

اصلاً ندارند. و این دلیل خیلی دلیل واهی است که

اگر این مسئله تحقق ذهنی باشد، ذهن می تواند آن را

محمول برای هر چیزی قرار بدهد. نه، چرا محمول

برای هر چیزی قرار بدهد؟! ذهن، برحسب هر

موضوعی، وصف خاص به آن موضوع را محمول

قرار می دهد. ذهن گتره ای که نمی آید برای هر

موضوعی هر چه بخواهد [محمول] قرار بدهد! پس

این دیگر درواقع ذهن نیست! و لذا آن این قدر بدیهی

البطلان بود که ایشان دیگر ذکر نکردند.

و أما الحجة الرابعة المختصة بالإمكان فنقول: إن أريدَ بالإمكان الكيفية الاستعدادية المقربة للشيء إلى فياض وجوده المهيئة له لقبول الفيض عن فاعله التام من جهة تحصيل مناسبة و ارتباط لابد منه بين المفيض و المفاض عليه فسلمنا الآن أنه يسبق لكل حادث زمني إمكان بهذا المعنى موجود في العين إلى أن يحين وقت بيانه.

«اما دليل چهارمی که مختص به امکان است، اگر منظور شما از امکان، کیفیت استعدادیه ای باشد که شیء را به فیاض وجود نزدیک می کند، قابلیت برای فیض را از جانب فیاض به او اعطاء می کند، و آماده می کند شیء را که قبول بکند فیض را از فاعل تامش از جهت اینکه مناسبت و ارتباط را بین این شیء و بین آن فائض یا فیاض برقرار می کند، باید یک هم چنین ارتباطی بین مفيض و مفاض علیه وجود داشته باشد تا اینکه فیاض بتواند فیض خود را نسبت به این انجام بدهد. اگر این طور باشد الان این مطلب را می پذیریم که سابق است برای هر حادث زمانی یک امکان به این معنایی که آن امکان هم موجود است و خودمان هم آن را می بینیم که در اعیان خارجی چنین امکان و تهیو و استعدادی وجود دارد، تا اینکه وقت بیانش عن قریب خواهد آمد.»

و تحقیق القول فيه أنه بآئ معني يُقال فيه: إنه من الموجودات العينية و إن أريدَ به ما هو بحسب نفس الذات من حيث هي فالمسلم أنه سبق الإمكان الذاتي على الوجود بحسب اعتبار ذهني و ملاحظة عقلية حتى أن الممكن و إن لم يكن له عدم زمني سابق على وجوده تصوّر العقل حالة لا كونه.

«و تحقیق قول در مسئله این است که به هر طوری که گفته بشود، آن از موجودات عینیّه است. (کیفیت استعدادیه بگوییم، امکان استعدادیه بگوییم، هرچه می خواهیم بگوییم، این یک معنایی است که وجوب دارد.) اگر منظور شما از این امکان، امکان ذاتی است نه امکان استعدادی، یعنی به حسب ذات، این متصف به امکان است، درواقع ماهیت است که متصف به امکان است نه آن ماده خارجی، نه آن موجود خارجی.) اگر منظور از این امکان آن امکانی است که به حسب نفس ذات است من حیث هی، بدون تحقق وجود خارجی، من حیث هی هی وقتی به ماهیت نگاه کنیم حکم به امکان می کنیم، اگر این منظور شما از امکان است مسلم این است

که امکان ذاتی سابق بر وجود است بهحسب اعتبار ذهنی فقط و ملاحظهٔ عقلیه، نه بهحسب وجود خارجی. حتی اینکه اگر ممکن حادث ذاتی باشد نه حادث زمانی، مانند مجردات و عقول که برای او عدم زمانی باشد که سابق بر وجودش باشد، عقل، حالت عدم کونش را در نظر می‌گیرد. (یعنی حتی مجردات که مسبوق به زمان نیستند و قبل از آنها زمان وجود ندارد ولی عقل می‌تواند عدم آنها را باز تصور کند. فرض کنید که عقول، عدم آنها را [عقل] تصور کند، ملائکه، عدم آنها را عقل بتواند تصور کند، و حال اینکه آنها مافوق زمان هستند و حدوث زمانی اصلاً در آنها معنی ندارد.) پس حتی ممکن اگرچه برایش عدم زمانی نباشد که سابق بر وجودش باشد، عقل می‌تواند حالت لا کون او را تصور کند، حالت عدم او را تصور کند.»

بَلْ نَقُولُ: لَا يَتَصَوَّرُ أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ حَادِثٍ إِمَّاكَ عَيْنِي مُتَقَدِّمٌ عَلَى وَجُوْدِهِ لِأَنَّ الْمُمْكِنَاتِ غَيْرُ مُتَنَاهِيَةٍ وَ فِي الْمُسْتَقْبَلِ مِنَ الْحَوَادِثِ مَا لَا يَتَنَاهَى الَّذِي هُوَ بِسَبِيلِ الْحَصُولِ وَ بِصَدْدِ الْكَوْنِ شَيْئاً بَعْدَ شَيْءٍ كَحَرَكَاتِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ عَقُوبَاتِ أَهْلِ النَّارِ عَلَى مَا وَرَدَتْ بِهِ الشَّرَائِعُ الْإِلَهِيَّةُ. وَ أَقِيَمْتَ عَلَيْهِ الْبِرَاهِينَ الْعِلْمِيَّةَ.

«اصلاً ما بالاتر از این می‌گوییم. می‌گوییم: اصلاً معنی ندارد که ما برای هر حادثی یک امکان عینی باشد که متقدم بر وجودش باشد. چون ممکنات در مراتب وجود انتها ندارند. و حوادثی که در مستقبل اتفاق می‌افتد، یک صور ما لا یتناهایی است که در راه حصول به آنها این ماده دارد قدم برمی‌دارد و دارد طی می‌کند، و این وجود، شیئاً بعد شیء اتفاق می‌افتد مثل حرکاتی که اهل جنت انجام می‌دهند و مراتب اهل جنت را یکی پس از دیگری طی می‌کنند در ارتقاء کمالی خودشان و عقوبات اهل نار [بنا بر آنچه که شریعت‌های الهی وارد می‌کند] (کمکم انسان از آن صور تجردی خود به عالم حیوانیت برمی‌گردد و مستحق برای عقاب می‌شود و یا از آن صور مادی برمی‌گردد به‌نحو تجرد و آمادهٔ برای مراتب جنت می‌شود. خب إلی‌ماشاءالله هرکدام اینها یک صورت است و در هر مرحله‌ای انسان یک حالت خاص به‌خود را دارد؛ چه از اهل نار باشد یا از اهل جنت باشد.) [که بر این مطلب برهان‌های علمی اقامه شده است.]»

فَإِنْ وَجَبَ أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ حَادِثٍ أَوْ مَا هُوَ بِصَدْدِ الْحَدُوثِ إِمَّاكَ يَخْصُهُ عَلَى مَا هُوَ مُوجِبُ هَذِهِ الْحُجَّةِ فَيَحْصُلُ فِي الْمَادَّةِ إِمَّاكَاتٌ غَيْرُ مُتَنَاهِيَةٍ. وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الْحَوَادِثِ إِمَّاكَ فَيَكُونُ مِنَ الْحَوَادِثِ مَا لَا يَسْبِقُهُ إِمَّاكَ فَيُلْزَمُ عَلَى مُقْتَضَى الْحُجَّةِ أَنْ يَلْتَحِقَ بِالْمُمْتَنِعِ أَوْ الْوَاجِبِ.

«اگر واجب است که برای هر حادثی یا آن که به‌صدد حدوث است و می‌خواهد حادث بشود امکان ذاتی باشد که اختصاص به این داشته باشد، همان‌طوری که این حجت آن را اقتضا می‌کند، باید در ماده امکانات متناهیة بالفعلی وجود داشته باشد. و اگر برای بعضی از حوادث، امکان نباشد پس بعضی از حوادث، امکان قبل از آنها نیست؛ لازمه‌اش این است که بر مقتضای این حجتی که آنها می‌گویند، اینها جزء ممتنعات بشوند یا جزء ضروری الثبوت و واجب بشوند.»^۱

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۸۰ – ۱۸۲.